

## بِسْمِ اللّٰهِ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ

عاقبت جنگ نشسته !

وقتی مواضع ما، بر علیه موضع ما عمل می کنند !!

صبح روز هفتم مارس ۱۹۳۶، هنگامی که سه گردان از نیروهای رزمی رایشسور که حالا می رفت تا به ورماخت<sup>۱</sup> تبدیل شود، از رود راین گذشتند و وارد راینلند شدند، هیچکس در جبهه متفقین نمی دانست که هیتلر، صدراعظم مشهور آلمان و رهبر رایش سوم، سختترین لحظات زندگی را می گذراند!<sup>۲</sup>

او خود، چند سال بعد یعنی در ۲۷ مارس ۱۹۴۲، در جمع یاران قدیمی هم حزبی با صدای بلند گفت :

" اگر ( روز گذشتن از رود راین) جز من شخص دیگری در راس رایش بود، چه می شد؟؟! هر کس را که اسم ببرند، اعصاب خود را از دست می داد ... آنچه ما را نجات داد سرسختی تزلزل ناپذیر و اعتماد به نفس شگفت انگیز من بود"

ویلیام شایرر، مورخ مشهور آمریکایی در کتاب رایش سوم، بعد از اشاره به موارد بالا، این را هم اضافه می نماید که :

---

<sup>۱</sup> نیروی زمینی آلمان بعد از جنگ جهانی اول تبدیل به یک نیروی محدود تحت عنوان رایشسور شد اما دیری نپایید که با روی کار آمدن حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان به رهبری هیتلر، آن نیروی نظامی محدود، از ۱۹۳۶-۱۹۳۵ به بعد، تبدیل به بزرگترین و سهمگین ترین ارتش جهان تا آن روز تحت عنوان "ورماخت" گردید. نیرویی که تاریخ ارتشهای جهان تاکنون شبیه آن را از نظر عده و غده و سازمان رزم به خود ندیده است !

<sup>۲</sup> آن روزها بجز هیتلر، سایر فرماندهان ارتش آلمان نیز در برزخی از بیم و امید به سر می بردند . فرماندهان ورماخت بعدها در دادگاه نورنبرگ اعتراف کردند که هم در قضیه راینلند و هم در ماجرای لهستان، در صورت واکنش دول متفق خصوصا فرانسه و انگلیس، ارتش آلمان از توانایی کافی برای جنگ در چند جبهه برخوردار نبود خصوصا در زمانی که ارتش آلمان در شرق مشغول فتح لهستان بود در مرزهای غربی در کنار فرانسه، هیچ دفاع قابل اعتنایی نداشت و این عدم پایداری دول متفق به تهدیدهایشان بر علیه آلمان بود که زمینه ساز سقوط کل اروپا در برابر آلمان شد. ( رایش سوم، ویلیام شایرر، نوبت لهستان)

" این سخن راست بود؛ لیکن این را هم باید گفت که در این کار نه تنها تذبذب فرانسویان، بلکه سستی و بیحالی متحدین انگلیسی آنان نیز به او ( یعنی به هیتلر، در زیرپا گذاشتن تعهدات قبلیش و بی‌اعتنایی به هشدارها و رجزهای دول متفق ) کمک کرد!!<sup>۳</sup>

آری، بدینگونه بود که در ۷ مارس ۱۹۳۶، بر خلاف تمامی پیمانهای قبلی و هشدارهای دول متفق اروپایی، سه گردان کم شمار آلمانی در برابر چشم لشکرهای بیشمار فرانسوی و متحدان انگلیسی آنها، از رود راین گذشتند و راینلند را برخلاف تمامی پیمانها و تعهدات قبلی متصرف شدند.

از این رو هفتم مارس ۱۹۳۶ یعنی روز تصرف راینلند را میتوان روز شروع جنگ جهانی دوم و اشغال کل اروپا توسط آلمان دانست، نه اشغال لهستان در یکم سپتامبر ۱۹۳۹، توسط هیتلر!!

یعنی روز پایان یافتن ترس آلمان از دول متفق و مطمئن شدن او از توخالی بودن تهدیدهای متفقین!

بر این اساس و از ورای همه تحولات تاریخی، میتوان با اطمینان گواهی داد که هلند، لوکزامبورگ، بلژیک و فرانسه، نه در ۱۰ مه ۱۹۴۰ که به واقع در همان روز ۷ مارس ۱۹۳۶ به اشغال آلمان درآمدند آن هنگام که، کشورهای معظم، مسلح و پیروز اروپایی همچون فرانسه و انگلستان، با در پیش گرفتن سیاست مماشات ( Appeasement ) یا خشنودسازی، سعی داشتند بر خلاف هشدارهای قبلی خود به آلمان نازی، از هرگونه اقدام نظامی برای بازپس‌گیری راینلند، خودداری ورزند

و تلاش می‌کردند تا افکار عمومی کشورهای مطبوع خویش و سایر طرفداران متفقین و مخالفان نازیسم را در خصوص بی‌عملی خود در برابر آلمان نازی، به طرق زیر توجیه نمایند : ( چیزی که نتیجه آن در کمتر از چند سال بعد مبدل شد به اشغال همان کشورها توسط آلمان نازی )

<sup>۳</sup> در واقع روند رو به رشد بی‌اعتنایی هیتلر به هشدارهای دول متفق و زیر پا گذاشته شدن پیمانهایی همانند ورسای، از اول اکتبر ۱۹۳۴ شروع شد، آنزمان که هیتلر بعنوان صدر اعظم آلمان فرمان داد تا نیروهای ارتش آلمان از ۱۰۰/۰۰۰ نفر به ۳۰۰/۰۰۰ نفر افزایش پیدا کنند. بر این اساس میبایست گفت که فرانسه در حقیقت از بی‌عملی خود در برابر پیمان شکنی‌های آلمان ضربه خورد و از همان اکتبر ۱۹۳۴ مقدمه اشغال خود توسط آلمان را فراهم آورد!! برای مطالعه بیشتر به این منبع میتوانید مراجعه فرمایید : ویلیام شایرر، رایش سوم، ص ۳۲۳ ( در راه جنگ، گامهای نخستین )

✓ بلژیک علیرغم اینکه در ۱۹۲۰ با فرانسه همپیمان شده بود و علیرغم موضع قبلیش در پیمان لوکارنو (۱۹۲۵) در خصوص منع آلمان از توسعه طلبی ارضی، با عدول از هشدارهای قبلیش نسبت به آلمان و در پیش گرفتن سیاست مماشات، اعلام کرد:

ما باید سیاست‌هایی را در پیش بگیریم که ویژه بلژیک است و این سیاست باید کمک کند تا ما را بیرون از دعوای همسایگان قرار دهد!<sup>۴</sup>

بلژیک کمتر از چهار سال بعد به اشغال آلمان در آمد!

✓ فرانسه با وجود اینکه در آنزمان بزرگترین ارتشهای جهان و مهمترین، پرهزینه‌ترین و مجهزترین خط دفاعی تاریخ نظامی جهان، یعنی خط دفاعی ماژینو به طول ۳۲۲ کیلومتر را همراه با بیش از یکصد و ده لشکر در اختیار داشت، به دو دلیل، هیچ واکنشی در برابر توسعه‌طلبی‌های ارضی و نظامی آلمان انجام نداد:

• اول، عدم وجود اعتماد به نفس و نداشتن روحیه سلحشوری<sup>۶</sup>

• دوم، بحران اقتصادی در فرانسه و عدم توان تامین روزانه ۳۰ میلیون فرانک جهت اداره ارتش در شرایط جنگی (به تعبیر موریس گاملین در سرفرماندهی ارتش آن کشور)<sup>۷</sup>

و بر این اساس هرچند به گمان خود، یک قدم از جنگ دور شد، اما به واقع جرات، جسارت و تمامی انگیزه‌های لازم برای اشغال کشورش را از همان زمان به آلمان اهدا نمود!!

فرانسه نیز کمتر از چهار سال بعد به اشغال آلمان در آمد!!

✓ استنلی بالدوین نخست وزیر وقت انگلستان (قبل از چمبرلن و چرچیل) هم در یک موضع کاملا انفعالی در حالیکه اشک در چشمانش جمع شده بود اعلام کرد:

<sup>۴</sup> این مواضع دولت بلژیک به لحاظ نتیجه و کارکرد چقدر شبیه به شعار " نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران " می‌باشد!!

<sup>۵</sup> چارلز چنی هاید، "بلژیک و بی طرفی"، مجله آمریکایی حقوق بین الملل، جلد. ۳۱، شماره ۱. (ژانویه ۱۹۳۷)، ص. ۸۲

<sup>۶</sup> ویلیام شایرر، رایش سوم، ص ۶۸۳ (جنگ نشسته در غرب)

<sup>۷</sup> شوکر، مورخ آمریکایی

انگلستان منابع کافی برای برخورد نظامی با آلمان، در اختیار ندارد و مردم انگلستان هم تمایلی برای ورود به جنگ از خود نشان نمی‌دهند! <sup>۸</sup>

این علاوه بر آن بود که در انگلستان، باور عده‌ای بر این بود که اتفاق خاصی نیافتاده و آلمان در حیات خلوت خودش مشغول عملیات نظامی هست. همین!! <sup>۹</sup>

در آن سالها هیچکس در انگلستان فکرش را هم نمی‌کرد که یک بی‌عملی ساده در برابر آلمان، باعث طرح ریزی عملیاتی هم‌چون شیر دریایی، بلیتس و گله‌گرگهای زیردریایی توسط آلمان بر علیه انگلستان شده و آن کشور را درگیر جنگی سهمگین نماید!

شاید هم خوشحالی ناشی از عدم درگیری در منطقه کوچک راینلند، بسان یک مُسکَنِ موقتی، انگیزه انگلیسیها را برای علاج کامل دردهای ژئوپلتیک‌شان بطور کلی از بین برد یا به حاشیه راند!!

اثر این مُسکَنِ موقتی البته هنگامی زایل شد که بمب افکنهای آلمانی در حال بمباران مناطق هدف در نواحی صنعتی انگلستان بودند!!

✓ لهستان هم ضمن تاکید مجدد بر پایبندی خویش به پیمان اتحاد و دفاع مشترک با فرانسه از یکسو،

از دیگر سو بوسیله کانالهای دیپلماتیک به آلمان این پیام را رساند که با توجه به اطمینان لهستان از عدم تعرض گسترده‌تر آلمان به مرزهای قراردادی فرانسه! بالتبع دولت آلمان نیز میتواند از بابت هرنوع اقدام لهستان آسوده خاطر باشد! <sup>۱۰</sup>!! <sup>۱۱</sup>

یک خوش‌خیالی مفرط و بدون پشتوانه ژئوپلتیک که سه سال بعد باعث اشغال و تقسیم لهستان توسط آلمان و شوروی شد!

<sup>۸</sup> تیلور، A.J.P. ریشه‌های جنگ جهانی دوم، لندن: پنگوئن ۱۹۶۱، ۱۹۷۶ ص. ۱۳۲

<sup>۹</sup> این مواضع هم بسیار شبیه به مواضع کسانی است که استدلال میکنند رژیم صهیونیستی در حال انجام عملیات در گوشه‌ای از سرزمینهای تحت سرپرستی خود می‌باشد، همین!!

<sup>۱۰</sup> ظاهراً برای لهستانها هم امضای ریبنترپ (وزیر خارجه آلمان) سند بود همچنان که امضای جان کری برای بعضیها در ایران سند تلقی می‌شد!

<sup>۱۱</sup> مجموعه واکنشهای دول اروپایی در خصوص بازسازی نظامی راینلند، رایش سوم

✓ اتحاد جماهیر شوروی نیز گرچه اعلام نمود این حرکت آلمان میتواند صلح را در منطقه به خطر اندازد، اما همزمان در حال گسترش روابط اقتصادی خود با آلمان نازی بود و اظهار امیدواری میکرد روابط اقتصادی عمیقتر، از بروز هر نوع جنگی در اروپا جلوگیری نماید!!<sup>۱۲</sup>

یک استدلال ظاهرا درست که بدلیل در نظر نگرفتن واقعیات میدانی در عرصه جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، باعث شد استالین حدود پنج سال بعد، شبهای متوالی از جنگ جهانی دوم را در زیرزمین متروی مسکو به صبح رساند!

❖ این بی عملی‌ها در برابر آلمان که هر روز بر خلاف هشدارهای همسایگان و دول متفق عمل می‌نمود تا آنجا ادامه یافت که همه این ساده‌انگاریها، احتیاطها و فرار کردن از هزینه‌های جنگ در یک منطقه محدود مانند راینلند و لهستان، منجر به وقوع فراگیرترین جنگ تاریخ بشر تا به امروز شد. و همه دولی را که می‌گفتند بخاطر یک توسعه طلبی ارضی محدود آلمان در اینجا و آنجا نمی‌بایست کشورهایمان را درگیر جنگی دیگر نماییم و منابع مالی‌مان را به هدر دهیم، به کام جنگی فراگیر کشاند که هزاران برابر همان هزینه‌ها را بر آنان تحمیل نموده و بیشترشان را به نیستی و تباهی کشاند!

جنگی که فقط در شوروی ۲۶/۰۰۰/۰۰۰ نفر تلفات به بار آورد

و در مجموع، قریب به یکصد و چند میلیون کشته و زخمی بر روی دست جامعه بشری گذاشت!!<sup>۱۳</sup>

و نظم جهان را برای نزدیک به یک قرن، بطور کلی با گذشته، متفاوت نمود!

➤ امروز اما؛

از ورای همه تحولات یک سده گذشته، باز هم شاهد تحولاتی مشابه در جهان بویژه در غرب آسیا هستیم.

<sup>۱۲</sup> اتحاد جماهیر شوروی و شکست امنیت جمعی ۱۹۳۴-۱۹۳۸

<sup>۱۳</sup> این وجیزه فارغ از قضاوت در مورد حق و باطل بودن طرفین درگیری در جنگ جهانی دوم نوشته شده و ناظر به دلایل شکل‌گیری نهضت مقدس ضد صهیونیسم در اروپای نیمه قرن بیستم نیست! بلکه سعی در تحلیل چگونگی وقوع و گسترش جنگ بدلیل ساده اندیشی، سهل انگاری و عدم حساسیت کشورها به مفاد هشدارها و تعهدات نسبت به دوستان و دشمنانشان دارد.

تحولاتی که به استناد کلیاتی از ریچارد نیکسون می‌توان آنها را به قبل و بعد از وقوع انقلاب اسلامی در ایران تقسیم بندی نمود.<sup>۱۴</sup>

بر این اساس با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، جبهه عبری-انگلساکسونی که از ورای همه تحولات ناشی از جنگ جهانی دوم و دوران جنگ سرد، نیز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، یگه تاز عرصه‌های مختلف در سطح جهان شده بود، به تدریج طی چهار دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با شکل‌گیری گونه‌ای از اتحادهای سیاسی-نظامی بویژه در غرب آسیا و شرق مدیترانه مواجه شده که اینبار، با توجه به مفاهیم موجود در عرصه جغرافیای مذهبی و فرهنگی از متغیرهای موثر دیگری بجز عوامل مطرح در زمینه ژئوپلی‌نومی نیز بهره می‌برد.

اتحادیه‌ای که امروزه در غرب آسیا تحت عنوان "محور مقاومت" از آن یاد می‌شود و اجزاء مختلف آن را بعضاً دولتها و عموماً نهضت‌های مقاومت حاضر در کشورهای منطقه شکل می‌دهند و در برابر خود، مواجه با یک جبهه متحد عبری-انگلساکسونی هست که بخش عمده‌ای از شاکله‌های سیاسی موجود در مغرب زمین را بعنوان پشتیبان با خود یدک می‌کشد و از پشتیبانی دولتهای وابسته در غرب آسیا هم به صورت ویژه برخوردار می‌باشد!

این به واقع نوعی از همگرایی در عرصه‌های سیاسی-نظامی محسوب می‌شود که به واسطه ساختار خاص خود، سوای ملاحظات ایدئولوژیک، از جمله سست‌ترین تشکیلات و معاهدات به لحاظ سازمانی محسوب می‌شوند و لذا با توجه به تجربه تاریخی، زمینه‌ضربه‌پذیری و فروپاشی یا واگرایی در میان آنها بسیار زیاد و بهانه برای ناکارآمدی آنها بشدت فراوان است!<sup>۱۵</sup>

بر این اساس مهمترین چیزی که اینگونه همگرایی‌های سیاسی-نظامی را مورد تهدید قرار می‌دهد، عدم پایبندی یک یا چند عضو از اعضاء به تعهدات خود در قبال سایرین خصوصاً در قبال کسانی می‌باشد که به اصطلاح در "لجمن" یا لبه جلویی منطقه نبرد قرار دارند.

فلذا، تحولات اخیر غزه و ماجرای #طوفان\_الاقصى مبدل به عرصه‌ای برای محک زده شدن همه اتحادها در دوسوی عرصه نبرد شده است که پاشنه آشیل همه آنان، همین سریع العمل بودن در حمایت از یکدیگر، در زمان لازم هست و نه دیرتر!

<sup>۱۴</sup> ریچارد نیکسون، پیروزی بدون جنگ ۱۹۹۹

<sup>۱۵</sup> تاریخ قرن بیستم، اتحادیه‌ها، پیمانها و محورهای مختلفی را در برابر چشمان ما قرار داده که بسیاری آنها به طرفه‌العینی، در برابر تندباد حوادث فروپاشیده و از هم گسیخته‌اند از مجموعه بلوک شرق و دول اقماری آن تا گروههای مردمی و چریکی منشعب از آنها تا اتحاد دول محور و گروههای شبه نظامی مورد حمایت آنها در جنگ جهانی دوم از بالکان تا جنوب شرق آسیا و ...

عرصه‌ای برای محک زدن میزان پابندی هر یک از اعضای دو اتحادیه درگیر در دو سوی جبهه نبرد، نسبت به هم !

عرصه‌ای برای سنجش میزان تعهد و پابندی اعضای محور عبری-انگلساکسونی نسبت به موجودیت رژیم غاصب اسرائیل

و صحنه‌ای برای ارزیابی میزان تعهد و پابندی اعضای محور مقاومت نسبت به موجودیت مقاومت اسلامی اعم حماس و جهاد در فلسطین و غزه

و در نتیجه، امروز روزیست که اگر هر یک از اعضای دو سوی جبهه، نسبت به عملی کردن تهدیدات خود در قبال حملات دیگری کوتاهی ورزند، در واقع تیر خلاص را نه تنها به شاکله محور مطبوع خود که بلکه به اساس باورها و اندیشه‌ها نزد تک تک اعضای خود زده‌اند.

• امروز همان روزیست که از دل حقایق آن، و با توجه به معیارهای علمی رایج و حاکم در عرصه ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی، می‌توان :

اشغال تهران، بغداد، صنعا، بیروت و دمشق و همچنین سقوط یا دگرگونی نظامهای انقلابی و مقاوم در ایران، عراق، یمن، لبنان و سوریه را از یکسو،

یا برعکس،

سقوط تل‌آویو، ریاض، قاهره، لندن، واشنگتن و پاریس، نیز بروز دگرگونی‌های عمیق اجتماعی-سیاسی و یا حتی نشانه‌های تسریع شده‌تر افول تمدن را کشورهای مطبوع آنها،

همچون جام جهان نمایی حقیقتگو و حقیقت‌بین دید و دریافت !

و صد البته وقوع هر یک از این دو فرض یا یک حالت بینابینی از این دو وضعیت در منطقه، بستگی به نحوه تعهد عملی هر کدام از طرفین، به حمایت موثر و بازدارنده!! از متحدان خود در سرزمینهای اشغالی دارد.

حمایت موثر و بازدارنده‌ای که متاسفانه تاکنون در جبهه عبری-انگلساکسونی بیشتر خودنمایی می‌نماید تا در سمت محور مقاومت !

و در واقع این رفتارِ مجموعهٔ اعضایِ محور مقاومت هست که در روزهای آتی، تعیین کنندهٔ عمدهٔ سرنوشت این ماجراست.

عرصهٔ نبرد در غزه می‌تواند از این پس الهام بخش بسیاری از فریادهای فروخته در سینهٔ مظلومان جهان باشد که طی این ۵۰۰ سال، تحت ستم جبهه عبری-انگلساکسونی بوده‌اند

و یا برعکس ناامید کننده و بازدارندهٔ آنان از ورود به نبردی جدی با این شبکه جهانی اختاپوسی که در همهٔ دول و ملل به انحاء مختلف ریشه دوانیده و در ایران اسلامی انقلابی ما نیز جام‌به‌دستانی در خدمت دارد بسی زهراگین!! که از دویست سال قبل به این سو، متخصص باختن جنگهای برده به دشمنان و تبدیل فرصتها به تهدیدهایند!!

🚩 روزگاری ریچارد نیکسون که از دل جنگ سرد، هوشمندان و عالمانه مسائلی را حتی در ورای آن دوران پیش‌بینی و رصد می‌کرد، گفت :

" هنوز در جناح‌های راست و چپ افرادی هستند که سوال می‌کنند در حالی که ایالات متحده با مشکلات فوری فراوانی در داخل روبروست اصلاً چرا باید نقشی را در صحنه جهانی ایفا کند؟! "

شکست ویتنام خیلی‌ها را به خواب غفلت فرو برده بود. دیگران هم از مشاهده رهبران فاسد کشورهای در حال توسعه که میلیاردها دلار کمک بی‌دریغ آمریکا را برای اجرای برنامه‌های بی‌ارزش به هدر می‌دادند سرخورده بودند و از اینکه می‌شنیدند همین رهبران ما را در سازمان ملل متحد مورد سرزنش قرار می‌دهند خشمگین می‌شدند

منتقدان راستگرا فکر می‌کنند ایالات متحده خوب‌تر از آن است که خود را با سیاست‌های کثیف جهان آلوده سازد!

منتقدان چپ‌گرا عقیده دارند ایالات متحده آنقدر خوب نیست که کاری در حق جهان انجام دهد!!

این انزواگرایان قدیمی و جدید در تلاشند به اروپایی‌ها و ژاپنی‌ها که اقتصادهایشان مدت‌هاست ویرانی‌های جنگ جهانی دوم و بار سنگین اولیه رهبری (آمریکا بر) جهان را پشت سر گذاشته‌اند روی آورند!



برای تحقق بخشیدن به نقش جهانی ایالات متحده در آینده، ما به چشم اندازه‌های تاریخی نیاز داریم. در آغاز این قرن مهم نبود که آمریکا یک نقش جهانی ایفا می‌کند یا نمی‌کند دیگران که در ارزش‌های ما سهیم بودند می‌توانستند این کار را انجام دهند اما حال که ما داریم به آغاز قرن بعد نزدیک می‌شویم این مسئله دیگر صادق نیست .

کاملاً برای آمریکا حیاتیست که یک نقش مهم در جهان ایفا کند اگر ایالات متحده به انزوای جدیدی روی آورد، قدرت دیگری وجود ندارد که در ارزش‌های ما سهیم باشد و منابع و تمایل آن را داشته باشد که جای خالی ما را پر کند.

اما ما می‌توانیم مطمئن باشیم، یک قدرت دیگر که با ارزشها و منافع ما دشمن است یعنی اتحاد شوروی، این کار را خواهد کرد.

اگر ما عقب بکشیم نقش رهبری بلامنازع را به مسکو تحویل خواهیم داد. ما جهان را برای برتری جویی و توسعه طلبی شوروی امن خواهیم کرد. ما شاهد مرگ تدریجی صلح و آزادی خواهیم بود و طلوع قرن بیست و یکم آغاز یک عصر تازه وحشی‌گری در جهان خواهد بود.

اگر ما عقب بکشیم سرانجام خود را جزیره‌ای در یک دریای خون خواهیم یافت ما دارای صلح خواهیم بود اما این صلح صلح عقب‌نشینی و شکست خواهد بود !!

بنابر این ما باید این سیاست انزواگرایانه جدید عقب‌نشینی از اروپا، محروم کردن متحدانمان از تضمین هسته‌ای خود، ایجاد مانع تعرفه‌های حمایت از صنایع داخلی، قطع کمک به مبارزان آزادی و عقب‌نشینی از جنگ اندیشه‌ها را رد کنیم ..."

وی<sup>۱۶</sup> با پایبندی به نقش راهبردی آمریکا در رهبری جهان از دید خود افزود :

"... ما باید بار سنگین رهبری را نه به خاطر دیگران، بلکه به خاطر خود، همچنان بر دوش بکشیم. دوگل می‌نویسد > فرانسه هیچگاه واقعا خودش نیست مگر اینکه در یک ماجراجویی بزرگ درگیر باشد< ! این در مورد تمام کشورها صادق است. در مورد افراد هم صادق است.

اما به ویژه در مورد آمریکا صادق می‌باشد. تنها اگر ما خود را متعهد سازیم که به عنوان یک نیروی خیر در جهان عمل کنیم، آمریکا می‌تواند بگوید به اصول بنیادی خود پای‌بند بوده است.

<sup>۱۶</sup> ریچارد نیکسون رئیس جمهور اسبق ایالات متحده آمریکا

اگر ما خود را متعهد سازیم که در ماجرای بزرگ شکل دادن به آینده تمدن بشر شرکت کنیم، حداقل نسبت به خود صادق بوده‌ایم " ( نسبت به دیگران پیشکش !!)<sup>۱۷</sup>

❖ امروز که در کوران حوادث ناشی از طوفان الاقصی، قرار داریم، با صداهای مشابهی و آنچه نیکسون آنها را انتقاد جناحهای چپ و راست جامعه آمریکایی می‌خواندشان، از درون کشور و جوامع مطبوع محور مقاومت روبرو هستیم. صداهایی که می‌گویند:

ما نمی‌بایست به جای مستضعفان ( یا برای مستضعفان) بجنگیم !!

و جالبتر این که این اشخاص سالها در غرب، نرد عشق با آمریکاییان باخته و گعده‌ها در خلوت با روسا و نخبگان نشان نموده‌اند اما یک ذره در مکتب آنان، روشهای کشورداری، جهانداری و حتی مردم‌داری را نیاموخته‌اند !

و چه زیبا گفت جلال آل....

✚ علی ایحال، نظر به تجربیات مشهود در تاریخ معاصر جهان و با توجه به عوامل ثابت و متغیر دخیل در زمینه‌های ژئوپلیتیک و جغرافیایی سیاسی، جان کلام این است که:

" محور مقاومت" یا با توجه به شرایط موجود نمی‌بایست اقدام به تهدید دشمن می‌کرد و یا اگر به هر دلیلی دشمن را تهدید نمود، کما اینکه الان چنین کرده و آنان را مثلا از ورود زمینی به غزه منع نموده، می‌بایست نسبت به عملی شدن تهدیداتش در صورت ورود زمینی دشمن به آنجا، عمل نماید.

در غیر اینصورت اعضای محور مقاومت باید منتظر این باشند که سیل جنایات دشمن در غزه، در آینده‌ای نه چندان دور، به صور مختلف ممالک مطبوع آنان را نیز در نوردد، مگر آنکه برای جبران مافات، هزینه‌های بسیار بیشتری را در آینده پردازند ...

که سنن قطعی تاریخ را تغییر و تبدیلی نیست !

سید حامد نسابه

آبان ماه ۱۴۰۲

<sup>۱۷</sup> ۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ، ریچارد نیکسون از روسای جمهور سابق ایالات متحده آمریکا، ترجمه فریدون دولتشاهی، ص ۳۵۶